

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

پس از مطرح نمودن، طوائف مختلف روایات، اولین بحث نسبت میان طائفه اول و دوم بود. بحث دوم استفاده یا عدم استفاده شرط ملکیت از روایات مذکور بود. به نظر ما ولو در روایات تعبیر «اذا نزلت قراک و ارضک» وجود دارد، اما از این تعبیر مطلق انتساب استفاده می‌شود نه ملکیت.

تکمیل دیدگاه مختار در مسئله ملک

بیان شد که طائفه اول و دوم از قبیل مطلق و مقید یا عام و خاص هستند و طبق این مبنا که خاص به عام عنوان نمی‌دهد نتیجه جمع، ملکی که استیطان نموده یا ملکی که قصد اقامت ده روز در آن محل را دارد، می‌باشد.

در تکمیل مطالب گذشته بیان این نکته ضروری است که بحث را به گونه‌ای دیگر نیز می‌توان مطرح نمود تا ارتباطی به آن بحث اصولی نداشته باشد.

توضیح مطلب این‌که می‌توان روایات استیطان یا اقامت ده روز را به عنوان مفسر یا حاکم بر طائفه اول قرار داده و بگوئیم: تعبیر به ملک در طائفه اول به معنای اقامت ده روز یا استیطان است. عجیب است مرحوم آقای بروجردی (ره) نیز تعبیر به تفسیر دارند اما در جمع مجدداً مسئله ملک را مطرح نموده‌اند.

به بیان دیگر از تفاوت‌های میان حکومت و مسئله عام و خاص این است که در باب عام و خاص برای این نزاع مجال وجود دارد که آیا بعد از تخصیص عام عنوان دیگری پیدا می‌کند یا خیر؟ اما در باب حکومت مجالی برای این بحث نیست.

در مانحن فیه مسئله حمل مطلق بر مقید را نباید مطرح نمود و نباید گفت روایات اقامت ده روز، روایات ملک را تفسیر می‌کنند. اگر مسئله تفسیر در کار باشد، محور مفسر خواهد بود یعنی عنوانی که در روایات ملک وارد شده‌است، دخیل نیست؛ در نتیجه این اشکال باقی خواهد ماند که ملک به همراه اقامت ده روز از ملک به تنهایی اسوء حالاً شود.

بررسی اعتبار و عدم اعتبار «منزل» در قطع سفر

پس از مطرح نمودن روایات، مطلب سوم این است که آیا برای قاطع بودن، منزل داشتن در ضیعه معتبر است یا خیر؟! مثلاً مرحوم نراقی (ره) در این بحث می‌فرماید: هر چند ملکیت اعتبار ندارد اما منزل اعتبار دارد و داشتن منزل شرط است.

در ماهیت منزل دو احتمال وجود دارد:

الف- منزل و ملک مساوی هستند: طبق این احتمال مسئله به نزاع سابق برمی‌گردد؛ یعنی اگر بگوئیم ملک معتبر است، منزل نیز مفسر ملک خواهد شد؛ در نتیجه باید بگوئیم ملک و زمین خالی فایده ندارد.

حتی روایتی که در آن «نخلة واحدة» مطرح شده بود را نیز باید حمل بر این مطلب نمائیم که در کنار آن نخل باید منزل نیز باشد.

ب- منزل اعم از ملک است: منزل یعنی محلی که شخص در آن محل نزول نموده و چند روز می‌ماند و در اختیار او می‌باشد ولو این شخص مالک نباشد. طبق این احتمال یعنی وجود نسبت عام و خاص میان منزل و ملک، نزاع مطرح می‌شود.

بررسی روایات دال بر شرطیت «منزل»

در روایات سه تعبیر نزدیک به هم از لحاظ معنایی وارد شده است: الف- ضیعه ب- ملک ج- زمین. باید دید این عناوین متعدد هستند یا این‌ها عنوان جامعی داشته و موضوع برای حکمی واحد می‌باشند.

ولو روایات مربوط به منزل را طی روایات بررسی وطن شرعی مطرح نمودیم، اما برای پی بردن به ماهیت منزل باید روایاتی که در این رابطه وارد شده‌اند را مجدد مورد بررسی قرار دهیم و شاید بتوان آن‌ها را نیز ذیل طائفه‌ای جداگانه ذکر نمود:

روایت اول: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يُسَافِرُ- مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ وَإِنَّمَا يَنْزِلُ قُرَاهُ وَضَيْعَتَهُ- قَالَ إِذَا نَزَلْتَ قُرَاكَ وَ أَرْضَكَ فَأَتَمَّ الصَّلَاةَ- وَإِذَا كُنْتَ فِي غَيْرِ أَرْضِكَ فَقَصِّرْ»^[1]

فرض سوال در روایت با توجه به تعبیر «إِذَا نَزَلْتَ» این است که شخص در آن ارض و قریه، منزل و ملک دارد.

روایت دوم: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ- يُرِيدُ مَنْزِلًا لَهُ آخَرَ أَوْ ضَيْعَةً لَهُ أُخْرَى- قَالَ إِنْ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَنْزِلِهِ- أَوْ ضَيْعَتِهِ اللَّيْلُ يَوْمُ بَرِيدَانٍ قَصَرَ- وَإِنْ كَانَ دُونَ ذَلِكَ أَتَمَّ»^[2]

با توجه به تعبیر «يَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ» معلوم می‌شود، شخص در آن محل سکونت داشته و لازم نیست ملک او باشد.

روایت سوم: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَخْرُجُ فِي سَفَرٍ- فَيَمُرُّ بِقَرْيَةٍ لَهُ أَوْ دَارٍ فَيَنْزِلُ فِيهَا- قَالَ يُتِمُّ الصَّلَاةَ- وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَّا نَخْلَةٌ وَاحِدَةٌ وَ لَا يَقْصِرُ- وَ لَيُصِمُّ إِذَا حَضَرَهُ الصَّوْمُ وَ هُوَ فِيهَا»^[3] در روایت وارد شده است که قریه انتساب به این شخص دارد و منزلی که در آن سکونت دارد.

روایت چهارم: «قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عِ الرَّجُلِ يَتَخَذُ الْمَنْزِلَ- فَيَمُرُّ بِهِ أَيْتِمٌ أَمْ يَقْصِرُ- قَالَ كُلُّ مَنْزِلٍ لَا تَسْتَوِطُنُهُ فَلَيْسَ لَكَ بِمَنْزِلٍ- وَ لَيْسَ لَكَ أَنْ تُتِمَّ فِيهِ»^[4] حضرت (علیه السلام) می‌فرمایند: منزلی که در آن استیطان ننموده‌ای، منزلت نیست و نباید نمازت را در آن منزل تمام بخوانی.

روایتی دیگر با همین محتوا از ابن یقطين وجود دارد که پیش از این بیان شد تمام این روایات، بازگشت به یک روایت دارند: «و عَنْهُ عَنْ أَيُّوبَ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي نَصْرِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ

عَ إِنَّ لِي ضِيَاعاً - وَ مَنَازِلَ بَيْنَ الْقَرْيَةِ وَ الْقَرْيَتَيْنِ - (الْفَرَسَخُ وَ) الْفَرَسَخَانِ وَ الثَّلَاثَةُ - فَقَالَ كُلُّ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِكَ لَا تَسْتَوِطِنُهُ -
فَعَلَيْكَ فِيهِ التَّقْصِيرُ»^[5]

روایت پنجم: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يُسَافِرُ فَيَمُرُّ بِالْمَنْزِلِ لَهُ فِي الطَّرِيقِ - يُتِمُّ الصَّلَاةَ أَمْ يَقْصُرُ - قَالَ يَقْصُرُ إِنَّمَا هُوَ الْمَنْزِلُ الَّذِي تَوَطَّنَهُ»^[6]

در «توطنه» سه احتمال وجود دارد: الف - ماضی خوانده شود: یعنی لزوم اتمام در منزلی است که آن منزل را وطن خود قرار داده باشد.

ب - از باب افعال أوطنَ یوطنَ توطنه خوانده شود.

ج - از باب تفعیل توطنه خوانده شود.

ظاهر روایت احتمال اول است. اما احتمال دوم و سوم به این جهت که از این احتمالات لازم می‌آید ضمیر مخاطب به موصول برگردد و در ادبیات می‌گویند به موصول ضمیر غایب برگردانده می‌شود، بعید هستند.

روایت ششم: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ الرَّجُلِ يَقْصُرُ فِي ضَيْعَتِهِ - فَقَالَ لَا بُأْسَ مَا لَمْ يَنْوَ مُقَامَ عَشْرَةِ أَيَّامٍ - إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ فِيهَا مَنْزِلٌ يَسْتَوِطِنُهُ - فَقُلْتُ مَا الْإِسْطِيطَانُ - فَقَالَ أَنْ يَكُونَ لَهُ فِيهَا مَنْزِلٌ يُقِيمُ فِيهِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ - فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ يُتِمُّ فِيهَا مَتَى دَخَلَهَا قَالَ وَ أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ أَنَّهُ صَلَّى فِي ضَيْعَتِهِ فَقْصَرَ فِي صَلَاتِهِ قَالَ أَحْمَدُ أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً - أَنَّ ضَيْعَتَهُ الَّتِي قَصَرَ فِيهَا الْحَمْرَاءُ»^[7] از تعبیر «إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ فِيهَا مَنْزِلٌ يَسْتَوِطِنُهُ» به خوبی شرطیت منزل استفاده می‌شود.

روایت هفتم: «وَعَنْهُ عَنْ أَيُّوبَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ قَالَ سَأَلَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ ع - عَنْ الدَّارِ تَكُونُ لِلرَّجُلِ بِمَصْرٍ أَوْ الضَّيْعَةِ فَيَمُرُّ بِهَا - قَالَ إِنْ كَانَ مِمَّا قَدْ سَكَنَهُ أَتَمَّ فِيهِ الصَّلَاةَ - وَ إِنْ كَانَ مِمَّا لَمْ يَسْكُنْهُ فَلْيَقْصُرْ»^[8] در این روایت به جای تعبیر منزل از تعبیر «سَكَنَ» استفاده شده است.

از این روایت چنین استفاده می‌شود که صرف وجود ساختمان برای تحقق مفهوم منزل کافی نیست و لازم است شخص مدتی را در آن ساختمان سکونت داشته باشد.

شاید از لغت و عرف نیز چنین مسئله‌ای را بتوان استفاده نمود؛ یعنی بگوئیم منزل محلی است که شخص مدتی در آن نزول و سکونت نموده باشد.

جمع‌بندی روایات

روایات مذکور را به صورت کلی می‌توان به دو گروه تقسیم نمود: الف - روایاتی که در آن‌ها مسئله استیطیان مطرح شده است: اکثر روایت محل بحث از این گروه هستند. ب - روایاتی که در آن‌ها مسئله استیطیان مطرح نشده است: روایت اسماعیل بن فضل.

با توجه به این‌که اولاً قید استیطیان به عنوان یک ضابطه کلی - کل منزل لا تستوطنه فلیس لک بمنزل - در این روایات آمده است.

ثانیاً مراد از استیطان، استیطان عرفی است؛ یعنی ولو شخص قصد دارد از این محل عبور نماید اما در حال حاضر می‌خواهد کمی بماند. در نتیجه باید بگوئیم ملاک و محور در این روایات مسئله استیطان می‌باشد.

اما در مورد تعابیر دیگر مانند ضیعه، دار و... که در این روایات وارد شده نیز می‌گوئیم: تمام این تعابیر محکوم به عنوان استیطان می‌باشند؛ یعنی روایات می‌گویند: اگر شخص از وطن خود خارج شد و از هشت فرسخ عبور نمود، باید نماز را شکسته بخواند.

اما اگر در میان راه به خانه‌ای رسید که پیش از آن در این خانه سکونت و استیطان داشت، تا زمانی که در آن محل حضور دارد باید نماز را تمام بخواند.

کلام مرحوم صاحب حدائق(ره)

مرحوم صاحب حدائق (ره) در مورد این روایات می‌فرماید: از آن جا که در این روایات تعابیر مختلف است، باید میان تعبیر «ضیعه» و «منزل» تفاوت قائل شویم.

توضیح مطلب این که ایشان ابتدا می‌فرماید: ظاهر کلام اصحاب این است که روایات منزل و ملک را به موردی که شخص اقامت شش ماه داشته باشد مقید نموده‌اند.

سپس می‌فرماید: به نظر من استطیان اختصاص به منزل دارد نه ملک؛ یعنی در روایات تمام مواردی که تعبیر به استیطان شده‌است در مورد منزل می‌باشد.

لذا در موردی که ملک و ضیعه دارد اما منزل ندارد باید اقامت ده روز داشته باشد تا بتواند نماز را تمام بخواند. اما در محلی که منزل دارد تنها راه برای تمام خواندن نماز، استیطان است.

شاهد اصلی ایشان روایت اسماعیل بن بزیع است که تحت عنوان روایات ششم ذیل بررسی روایات منزل آن را بیان نمودیم.

در روایت حضرت (علیه السلام) می‌فرمایند: اگر اقامت ده روز در ضیعه نداشت باید نماز را شکسته و در غیر این صورت نماز را تمام بخواند؛ پس در ضیعه مسئله اقامت ده روز مطرح است.

اما اگر ضیعه نیست و این شخص منزلی دارد که در آن محل استیطان نموده‌است، در آن محل می‌تواند نماز را تمام بخواند. مؤید ایشان این است که ولو امام (علیه السلام) در مقام بیان بوده‌اند اما میان ضیعه و منزل فرق قائل شده‌اند.

مؤکد کلام ایشان رجوع به عرف است؛ به این بیان که ظرف استیطان در نزد عرف محلی است که انسان منزل داشته باشد. اما در محلی که انسان باغچه دارد، قصد استطیان نمی‌کند. سپس می‌فرماید: مرحوم صدوق (ره) نیز بر طبق ظاهر صحیحه اسماعیل بن بزیع فتوا داده‌است.

بررسی کلام مرحوم صاحب حدائق(ره)

به نظر ما تفکیک میان منزل و ضیعه صحیح نیست و نمی‌توانیم بگوئیم این‌ها دو عنوان و دو موضوع می‌باشند؛ به این جهت که

اولاً در صحیحہ اسماعیل بن فضل ہاشمی چنین وارد شدہ است کہ اگر در ضیعہ خودت فرود آمدی؛ یعنی ضیعہ را ملاک قرار دادہ است و اشارہ ای بہ مسئلہ استطیان نشدہ است.

ثانیاً استطیان در بعضی روایات ہم در مورد ضیعہ و ہم در مورد منزل وارد شدہ است؛ مانند روایت ہفتم کہ پیش از این گذشت و در آن از مردی سوال شدہ است کہ در مصر یعنی شہر یا ضیعہ خانہ ای دارد. حضرت (علیہ السلام) ولو در پاسخ از تعبیر «سکنہ» استفادہ نمودہ اند اما مراد استطیان است.

یا در روایتی دیگر کہ ذیل روایت چہارم گذشت، سائل می گوید: «إِنْ لِي ضِياعاً وَ مَنْزَلاً.» امام (علیہ السلام) در جواب می فرماید: «كُلْ مَنْزَلٌ مِنْ مَنْزِلِكَ» یعنی «كُلْ ضِيعَةً مِنْ ضِيعَاكَ».

از آن جا کہ صحیح نیست بگوئیم حضرت (علیہ السلام) بہ مورد سوال یعنی ضیعہ پاسخ ندادہ اند باید بگوئیم: جواب حضرت (علیہ السلام) برای این است کہ معلوم شود فرقی میان منزل و ضیاع وجود ندارد و ملاک استطیان می باشد.

در نتیجہ ہر چند مرحوم صاحب حدائق (علیہ السلام) در روایات مذکور دقت زیادی نمودہ اند اما تفکیک میان ضیعہ و منزل صحیح نیست.

فقہ بہ معنای دقت در روایات است. این کہ برخی فقہا را متہم بہ اہمیت ندادن بہ قرآن می کنند بہ جہت عدم توجہ این افراد است. منبع ما برای استنباط در این مورد خاص روایات و در کنار قرآن است. اما زمانی کہ خصوصیات مذکور در روایات، در آیہ ای از آیات قرآن کریم ذکر شدہ است باید چگونہ رفتار نمائیم؟! بلہ در اصل آیہ ای کہ مربوط بہ نماز مسافر است بحث های مفصلی داشتہ ایم.

مسئلہ دیگر این است کہ روایات محل بحث، ما را بہ این مطلب می رساند کہ ائمہ (علیہم السلام) مصدر برای تشریع ہستند؛ برای این کہ بہ محض مطرح شدن سوال، پاسخ را ارائه می دهند و صبر یا مراجعہ نمی کنند.

بلہ ایشان گاهی بہ بہ مصحف علی (علیہ السلام) و امثالہم مراجعہ می کردند، اما در بسیاری موارد پاسخ را بلافاصلہ می فرمودند.

مطلبی در رابطہ با بحث «استہلال»

در مسئلہ استہلال پیش از گفتیم کہ در تعبیر «إذا رأیتُم الہلال»، بحث واقع شد کہ آیا رؤیت مجرہ است و یا مسلحہ را نیز شامل می شود؟ مطلب دیگر این است کہ ہلال چیست؟^[9]

مطلب اخیر این است کہ ما گفتیم رؤیت و ہلال دخالتی در تحقق ماہ ندارد؛ برای این کہ در روایات می گوید: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْهَالَ فَصُومُوا وَ إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا وَ لَيْسَ بِالرَّأْيِ وَ لَا بِالْتَّظَنِّي.» یعنی باید علم بہ ولادت ماہ و خروجش از تحت الشعاع داشتہ باشیم بہ این جہت کہ ولادت ماہ در یک ثانیہ اتفاق می افتد، اما همچنان در تحت الشعاع باقی می ماند و چند ساعت بعد از تحت الشعاع خارج می شود.

کما این کہ مرحوم آقای خوئی (رہ) در بحث حد ترخص کہ مسئلہ «إذا خفی الاذان» و «إذا خفی الجدران» مطرح شدہ و اشکال شدہ است کہ ہر دو یا یکی ملاک است، می فرماید: ہر دو حاکی از حریم و بُعد عرفی است؛ یعنی عرف اگر مقداری از جایی دور شوند، بہ آن محل ترخص حکمی می گویند.

پس در واقع نباید بگوئیم شخصی از شهر خارج شود و شخص دیگر اذان بگوید تا ببیند صدای اذان در چه محلی به گوش می‌رسد یا دیوارهای شهر تا چه محلی آشکار هستند؟! بلکه ائمه (علیهم السلام) این دو را معیار قرار داده‌اند برای این‌که مردم متوجه شوند چه مقدار از حریم عرفی شهر خارج شده‌اند.

در مانحن فیه نیز می‌گوئیم همان‌گونه که مرحوم آقای خوئی (ره) خفاء اذان و جدران را کنار گذاشته و ملاک را ابتعاد عرفی از بلد دانستند، ما نیز در مورد رؤیت نیز همین مطلب را می‌گوئیم.

جای تعجب است برخی آقایان ولو ولادت ماه و خروج از تحت الشعاع را کافی می‌دانند، اما باز هم می‌گویند باید ماه دیده شود. اما سوال این است طبق این فرض چه نیازی به دیده شدن ماه وجود دارد؟ به نظر ما رؤیت دخالتی ندارد و اگر علم پیدا کردیم که ماه جدید ولادت پیدا کرده و از تحت الشعاع خارج شده‌است کافی است. بله اگر در تحت الشعاع باشد ولو به حسب واقع ماه وجود دارد اما از لحاظ عرفی اصلاً ماهی وجود ندارد.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] وسائل الشیعة، ج8، ص: 492.

[2] وسائل الشیعة، ج8، ص: 492.

[3] وسائل الشیعة، ج8، ص: 493.

[4] وسائل الشیعة، ج8، ص: 493.

[5] وسائل الشیعة، ج8، ص: 494.

[6] وسائل الشیعة، ج8، ص: 493 و 494.

[7] وسائل الشیعة، ج8، ص: 494 و 495.

[8] وسائل الشیعة، ج8، ص: 494.

[9] «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَيُّوبَ وَ حَمَّادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِذَا رَأَيْتُمُ الْهَالَالَ فَصُومُوا وَ إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطَرُوا - وَ لَيْسَ بِالرَّأْيِ وَ لَا بِالتَّظَنِّي وَ لَكِنْ بِالرُّوْيَةِ الْحَدِيثُ.» وسائل الشیعة، ج10، ص: 252.